

زردشتیان و مسلمانان در سده‌های نخست اسلامی

مروری بر کتاب «ستیز و سازش»

اثر جمشید چوکسی

فاطمه عباسی

جمشید کرشاسپ چوکسی (متولد ۱۹۶۲، بمبئی) از استادان برجسته ایران‌شناسی و مطالعات دین زردشتی است. او در ۱۹۹۱ دکتری خود را در رشته «تاریخ و ادیان خاور نزدیک» از دانشگاه هاروارد دریافت کرد و از ۱۹۹۳ در دانشگاه ایندیانا مشغول به تدریس و پژوهش است. چوکسی در پژوهش‌هایش به توسعه جوامع فرقه‌ای در آسیا و خاورمیانه می‌پردازد و رویکردهای بین‌رشته‌ای همچون انسان‌شناسی، باستان‌شناسی و سکه‌شناسی را به‌کار می‌گیرد. از آثار او می‌توان به «شر، خیر، جنسیت: سویی‌های زنانه در تاریخ دینی زردشتی» (۲۰۰۲)، «پاکی و آلودگی در دین زردشت: غلبه بر شر» (۱۹۸۹) و «ستیز و سازش: زردشتیان مغلوب و مسلمانان غالب در جامعه ایران نخستین سده‌های اسلامی» (۱۹۹۷) اشاره کرد. گزارش پیش‌رو بر مبنای ترجمه فارسی این اثر به قلم نادر میرسعیدی (۱۳۸۱) است. چوکسی در این کتاب روابط متقابل زردشتیان و مسلمانان را از نخستین برخوردهای آنها در طول سده نخست هجری تا اواخر سده هفتم هجری بررسی می‌کند. او به تأثیر عوامل مختلف اجتماعی، اقتصادی، مذهبی و حتی جغرافیایی توجه می‌کند تا بتواند تصویری دقیق از فتوحات و گسترش اسلام در ایران‌شهر ارائه دهد. او معتقد است چنین تحولی به شکلی کاملاً تدریجی روی داده و انگیزه‌های افراد و طبقات مختلف جامعه در مناطق مختلف ایران‌شهر در آن تأثیرگذار بوده است.



کتاب چهار فصل و یک نتیجه‌گیری دارد: «از جدال تا هم‌زیستی»، «نقش ادبیات پیش‌گویانه»، «شیوه‌های تغییر دین»، و «نوسازی روابط اجتماعی و اقتصادی». نویسنده در هر فصل، با بررسی انتقادی اسناد و منابع تاریخی اسلامی و زردشتی در کنار شواهد باستان‌شناختی می‌کوشد به نظریه‌ای درباره نحوه تعامل دو گروه زردشتی و مسلمان و تغییر تدریجی دین در نقاط مختلف ایرانشهر بپردازد و عوامل مختلف مؤثر بر این تغییر را توضیح دهد.

چوکسی در فصل اول کتاب می‌کوشد با توصیف چگونگی شروع جنگ‌ها، مقاومت، شکست یا پیروزی ایرانیان، و چگونگی پایان درگیری‌ها در نقاط مختلف ایرانشهر روشن کند که این فرایندها چه تأثیراتی بر شکل‌های بعدی همزیستی خصمانه یا دوستانه داشته است. در بررسی حوادث این دوران، او هم به برخی منابع اسلامی اشاره می‌کند و هم منابع زردشتی و دیگر وقایع‌نامه‌ها را به کار می‌گیرد و البته می‌کوشد نسبت به همه آن‌ها رویکردی انتقادی داشته باشد. او در توصیف فتوحات نوعی دسته‌بندی مکانی به کار می‌گیرد و رویدادهای مربوط به تسخیر ایرانشهر طی نه دهه را در همه نواحی غرب و مرکز و شمال و شرق روایت می‌کند. چوکسی ابتدای رخنه مسلمانان را از غرب، یعنی عراق، در زمان ابوبکر در سال ۶۳۲ م/۱۳ ق می‌داند، سپس به توصیف پیشروی مسلمانان در مرکز اشاره می‌کند و در پایان به شمال و شرق می‌پردازد. با پایان دوران این حملات، مسلمانان بر سراسر ایرانشهر و ماوراءالنهر حکومت می‌کردند و از آن به بعد روابط میان مسلمانان به عنوان طبقه حاکم و زردشتیان به عنوان اکثریت جمعیت تحت استیلا شکل می‌گیرد. او معتقد است ستیز، همکاری و هم‌زیستی میان این دو گروه سه شیوه کلی داشت که هر کدام خاص نواحی جغرافیایی ویژه‌ای بودند: در عراق، خوزستان، آذربایجان و سیستان هم‌زیستی سازگاران به سرعت شکل گرفت؛ در فارس، کرمان و خراسان (هسته مرکزی و تاریخی ایرانشهر) پشتیبانی از مسلمانان کمتر بود اما بدگمانی اعضای دو گروه به تدریج کاهش یافت؛ در نواحی مرزی دریای خزر و ماوراءالنهر روابط همواره خصمانه بود و این ستیز دائم مانع همکاری مردم مغلوب و غالب می‌شد. با وجود پایداری زردشتیان در این مناطق، پیروان دین بومی در نهایت نتوانستند مسلمانان را بیرون برانند چراکه رهبری چنین نهضت‌هایی برعهده سران زردشتی‌ای



بود که چون مجریان بهره‌کشی تحت سلطه بیگانه بودند دیگر نمی‌توانستند مردم را بسیج کنند. در چنین شرایطی، زردشتیان به روایت‌های پیش‌گویانه و آخرالزمانی پناه بردند که شرح مفصل آن در فصل بعدی کتاب آمده است.

در فصل دوم، چوکسی ابتدا از دلایل روی آوردن زردشتیان به ادبیات پیش‌گویانه سخن می‌گوید، سپس تأثیر متقابل اندیشه‌های زردشتی و اسلامی دربارهٔ پایان دنیا و همین‌طور شباهت‌هایی میان سیرهٔ پیامبر و زردشت را بررسی می‌کند. او معتقد است پیروزی نظامی اعراب بر ایرانیان شکل جدیدی از ادبیات هر دو گروه را پدید آورد که در آن ترکیبی از عقاید زردشتی و اسلامی و علوم ایرانی و عرب این دو جامعه را به هم پیوند می‌داد.

در ادامه، چوکسی چندین نمونه از پیش‌گویی‌های اسلامی و زردشتی دربارهٔ آیندهٔ سیاسی جامعه می‌آورد تا نشان دهد که چگونه روایات آمیخته‌ای که دو گروه را به گذشتهٔ مشترک‌شان پیوند می‌داد به زردشتیان کمک کرد تا فرمان‌روایی و فرهنگ اسلام را بپذیرند. او اشاره می‌کند که دیدگاه‌های مشابهی در سراسر منطقه، حتی بین یهودیان و منداییان، رواج یافت که قدرت فزایندهٔ مسلمانان و توسعهٔ اسلام را مقدمه‌ای برای ظهور منجی و بخشی از نقشه‌های خدای خود می‌دانستند.

نقش دیگر ادبیات پیش‌گویانه این بود که با ایجاد مشابهت‌هایی میان تولد و زندگی‌نامهٔ محمد، زردشت و شاهان ایرانی برقراری روابط اجتماعی میان دو گروه زردشتی و مسلمان را آسان‌تر کند. از نظر چوکسی، هرچند محتمل است که هر دین به طور مستقل نمادهای همانندی به وجود آورده باشد، بیشتر احتمال دارد که بعد از مواجههٔ اعراب با ایرانیان زندگی‌نامه‌های بزرگان اسلام با افسانه‌های زردشتی ترکیب شده باشد. به این ترتیب، مسلمانان از برخی حکایات ایرانی استفاده کردند تا زندگی‌نامهٔ مقدس اسلامی را تکمیل کنند و از سوی دیگر این اشتراک‌ها در زندگی محمد و زردشت این پیام‌آور عرب را در نگاه ایرانیان برحق جلوه می‌داد. ادبیات پیش‌گویی و مکاشفهٔ آخرالزمانی توانست با تفسیر رویدادهای مربوط به انسان و نظام جهان به شرایطی که دو جامعه را از هم جدا می‌کرد پایان دهد؛ چراکه پیروزی مسلمانان تجلی لطف خداوند توصیف می‌شد و هر شکست زردشتیان گامی به سوی



آخراالزمان بود. در نتیجه، رواج این ادبیات گروه جامعه ایران به دین جدید را آسان کرد به‌طوری‌که بخش بزرگی از جامعه زبردست به تدریج در گروه مسلط جذب شد.

در فصل سوم، چوکسی به بررسی شیوه گروه ایرانیان به دین اسلام می‌پردازد. از نظر او، میزان و انگیزه گرویدن به اسلام بنا بر مکان جغرافیایی، روابط میان فاتحان و مغلوبان، و طبقه اجتماعی تفاوت داشته است. او روند گروه ایرانی‌ها به اسلام را امری تدریجی می‌داند که در قالب سه مرحله رخ داد: مرحله نخست یا دوره فتوحات در قرن اول هجری؛ مرحله دوم مسلمان شدن مردم در مناطق شهری از قرن دوم تا چهارم هجری؛ مرحله سوم گسترش اسلام در مناطق روستایی از قرن چهارم تا هفتم هجری.

به نظر می‌رسد در سده اول تعداد اندکی از ایرانیان داوطلبانه و با انگیزه درونی به اسلام گرویده‌اند. هنگامی‌که فتوحات اعراب در پایان سده نخست خاتمه یافت، فقط بخش کوچکی از ایرانیان مسلمان شده بودند و اکثریت همچنان از دین زردشتی پیروی می‌کردند. بیشتر این نومسلمانان نظامیان ایرانی بودند که به علل سودجویانه مانند سهم‌شدن در غنایم یا حفظ نقش خود در امور سیاسی جامعه جدید به اسلام گرویدند. در مجموع، چوکسی با بررسی موارد مختلف گروه به اسلام در این دوره، این دلایل را برای تغییر دین ذکر می‌کند: ایمان خالصانه به اسلام مانند ایمانی که سلمان حس کرد، باور برخی زردشتیان به اینکه پیروزی‌های اعراب اعتبار اسلام را تأیید می‌کند، به دست آوردن آزادی بعد از شکست در جنگ و اسارت، فشار خارجی مثل تهدید به مرگ، انگیزه‌های مالی و اجتناب از پرداخت خراج.

در قرن دوم هجری، تغییر برخی شرایط اجتماعی منجر به تغییر دین گسترده در شهرها و اغلب در نواحی پیرامون پادگان‌های اعراب شد. در این مناطق، زردشتیان و مسلمانان مجبور بودند در امور دنیوی با هم ارتباط مستقیم داشته باشند. تغییر دین ایرانیان در نخستین سده‌های اسلامی بر مبنای خدا یا پیامبری که برای مردان و زنان و کودکان وعظ کند، قرار نداشت بلکه اسلام آوردن زردشتیان به واکنش‌های فردی و جمعی نسبت به بحران‌های سیاسی، اجتماعی، فردی یا هواخواهانه مربوط می‌شد. چوکسی تغییر دین زردشتیان شهرنشین را در همان سه ناحیه جغرافیایی که پیش‌تر مشخص کرده بود، بررسی می‌کند.



در عراق، خوزستان، آذربایجان و سیستان اغلب پذیرش داوطلبانهٔ اسلام به دلیل اشتیاق به آزادی فردی را شاهدیم. اسیران جنگی، که به طبقات بالای جامعهٔ ایران تعلق نداشتند، درمقابل آزادی از بردگی اسلام آوردند. در عراق، انگیزه‌های اقتصادی نیز در پذیرش دین جدید مؤثر بودند: حفظ دارایی و اشتغال برای روستاییان، بازرگانان، و دبیرانی که به حومهٔ بصره، کوفه، واسط و بعدها بغداد مهاجرت کرده بودند. به‌علاوه، رواج سکه‌های اموی و عباسی در این دوره واسطه‌ای برای تبلیغ مشروعیت اسلام شدند. عامل مؤثر دیگر در این نواحی فعالیت‌های مبلغان اسلامی در بین خانواده‌ها و طایفه‌های ایرانی بود. البته گاهی تحقیر نومسلمانان و موقعیت زبردست آنان باعث انزوای آن‌ها و کُندی سیرگروش به اسلام می‌شد، اما در مقابل این رفتارها، چوکسی به نهضت‌های برابری طلبانهٔ مرجئه و شعوبیه هم اشاره می‌کند که هرکدام به طریقی بر پیوستن ایرانیان بیشتری به جامعهٔ اسلامی تأثیر گذاشتند.

در مناطق مرکزی ایران شهر، که در آن‌ها اجتماعات شهری زردشتیان طی سده‌های اول و دوم پرشمار بودند، زردشتیان با تدوین قانون‌نامه‌ها و تحلیل‌های انتقادی دربارهٔ اسلام بر دین خود پایداری کردند. چوکسی آمارگروش به اسلام را این‌گونه بررسی کرده است که نام‌های ایرانی‌ای که در آغاز یک سلسله‌نسب در آثار شرح‌حال‌نگاری یا همان «طبقات» اسلامی می‌آیند نام نخستین فرد هر خاندان است که اسلام آورده است. بنا بر آمار سال ۱۳۲ هجری، یعنی سال به قدرت رسیدن عباسیان، حدود هشت درصد از شهرنشینان ایران مسلمان بودند. روشن است که اسلام در سدهٔ دوم در داخل سکونت‌گاه‌های بزرگ جای پای ثابتی به دست آورد و در اواخر سدهٔ چهارم استیلای خود بر شهرها را کامل کرد.

چوکسی فرایند تغییر دین در ماوراءالنهر و شهرهای ایران شهر آن سوی رود جیحون را با عنوان «امتناع شدید» توصیف می‌کند. زردشتیان ماوراءالنهر به طور دائم تحت فشار بودند تا مسلمان شوند و از مرزهای شرقی خلافت حفاظت کنند. علاوه بر اعتقاد راسخ به دین زردشتی، دو عامل دیگر از توسعهٔ اسلام در ماوراءالنهر جلوگیری کرد: اول، از دست دادن درآمد جزیه در صورت مسلمان شدن زردشتیان و دیگری اینکه تغییر اعتقادات اغلب به معنای قطع روابط اجتماعی فرد نومسلمان با جامعهٔ قبلی‌اش بود. گروه‌های مسلمان هم هنوز بی‌ثبات بودند و پیوستن به آن‌ها نوعی قمار بود.



در مناطق روستایی، دین جدید و جامعه رو به رشد مسلمانان فقط در مناطقی که کاملاً در اطراف شهرها واقع بودند استیلا داشت. در روستاها، شاید به علت تراکم جمعیت، نفوذ اسلام به دلیل اعمال فشارهای اجتماعی و مالی زردشتیان محدود شده بود و اکثریت جمعیت روستایی زردشتی مانده بودند. مثلاً در فارس یا کرمان زردشتیان موفق شده بودند در میان جمعیت روستایی دین و دارایی خود را چندین دهه حفظ کنند چراکه طبقه دهقان (دهگان) روستاییان را از نصایح واعظان اسلامی برکنار نگه می‌داشتند. روستاهای آذربایجان و روستاهای ساحل دریای خزر در دیلم، طبرستان و گرگان نیز تا اوایل سده سوم به روی مسلمانان بسته بود. دور از دسترس بودن جغرافیایی و استقلال سیاسی دو علت اصلی عدم موفقیت اسلام در آن نقاط بود. با این حال و به‌رغم تلاش‌های موبدان زردشتی برای ممانعت از ارتداد زردشتیان، از سده چهارم تا هفتم میزان فزاینده پذیرش اسلام در نواحی روستایی در سراسر جامعه ایران سرانجام قدرت محلی را به دست جامعه مسلمانان داد.

اضمحلال آتشکده‌ها و هیربُستان‌ها از یک‌سو و تأسیس مسجدها و مدرسه‌ها از سوی دیگر طی دو دوره اسلام آوردن شهرنشینان و روستاییان نشانگر تحکیم جامعه مسلمان و اضمحلال تدریجی جامعه زردشتی است. چراکه با کم‌شدن شمار زردشتیان شهرنشین، این جامعه پایگاه اقتصادی خود را از دست داد، حمایت مالی از روحانیان و پرداخت صدقات برای پشتیبانی از نهادهای دینی کاهش یافت، و در نتیجه افراد کمتری به پیشه روحانیت می‌پیوستند و پرستش‌گاه‌ها احتمالاً به‌علت فقدان پرستش‌گران برای نگهداری آن‌ها تعطیل شدند. این تحول نیز در مناطق مختلف با سرعت‌های متفاوتی رخ داد. درحالی‌که در شهرهای عراق ساخت مسجد و زیارتگاه به‌سرعت افزایش یافت، در مناطق مرکزی و شرقی برقراری نهادهای اسلامی و زوال نهادهای زردشتی سیر کندتری داشت.

فصل چهارم به بررسی روابط اجتماعی و اقتصادی زردشتیان و مسلمانان در دوره جدیدی اختصاص دارد که مسلمانان اندک اندک در اکثریت قرار می‌گیرند. شیوه‌های مالیات‌گیری، عضویت در جامعه، قوانین رفتاری، روابط تجاری و قوانین و اعمال فردی و جمعی از موضوعاتی است که نویسندگان آن‌ها را بررسی می‌کند. او توضیح می‌دهد که چگونه روابط درهم‌تنیده مسلمانان و زردشتیان در یک جامعه بر تدوین قوانین دینی در هر گروه تأثیر



می‌گذاشت. رهبران دین زردشتی کوشیدند قوانین شرعی خود را بر رابطهٔ پیروانشان با مسلمانان حاکم کنند اما این تلاش‌ها به دلیل عوامل اجتماعی و اقتصادی خنثی شد. البته بیشتر زردشتیان به سادگی جذب عرف اسلامی نشدند بلکه با تعدیل معیارهای رفتاری مسلمانان آن را پذیرفتند. در نتیجه، حتی هنگامی که عرف اجتماعی ایرانی در محیط‌های زردشتی از اعتبار افتاد، بسیاری از اجزای آن با ارزش‌های اسلامی ترکیب شد و تمدن اسلامی در ایرانشهر آمیزه‌ای از جنبه‌های اسلامی عرب و زردشتی ایرانی بود. البته برخی مرزهای اجتماعی، مانند احکام تحریم ازدواج و فرزندخواندگی پیش از دین، بدون تغییر باقی ماندند. در طول فرآیند تغییر دین، جامعهٔ زردشتیان ایران تا حد اقلیتی بی‌اهمیت کاهش پیدا کرد. با روشن شدن پیامدهای این ارتباط، زردشتیان شروع به مهاجرت به غرب هندوستان کردند. زردشتیانی که برجا ماندند، به نقاط دوردست فارس و کرمان نقل مکان کردند تا از سلطهٔ سیاسی، هدایت دینی و روش‌های اجتماعی و اقتصادی تحت اختیار مسلمانان دور باشند. از سوی دیگر، سلطهٔ مسلمانان عرب برای خود آن‌ها هم هزینه داشت. ایجاد ساختار جدید به معنای از هم پاشیدن گروه‌های قبیله‌ای و از بین رفتن هویت عربی بود. البته این هزینه ارزش پرداخت را داشت، چراکه با از بین رفتن مرزهای نژادی و فرقه‌ای و پیوند میان فاتحان عرب و اتباع ایرانی، تمدن اسلامی به وجود آمد و جاودانه شد.

در نهایت می‌توان گفت چوکسی در این کتاب با استفاده از منابع زردشتی در کنار منابع اسلامی کوشیده است تصویری تا حد ممکن واقعی از فرآیند تغییر دین در نواحی مختلف ایرانشهر به مخاطب ارائه کند. این تصویر با ایدهٔ غالب و رایج اسلامی مبنی بر اینکه در سرزمین‌های فتح‌شده مردم مغلوب به سرعت و داوطلبانه به اسلام می‌گرویدند مطابق نیست. از سوی دیگر، با تصویر منتقدانی که گسترش اسلام را نتیجهٔ قدرت شمشیر اعراب می‌دانستند نیز هماهنگی ندارد. او با پرهیز از این روایت‌های عام و کلی می‌کوشد با تحلیل‌های مبتنی بر عوامل اجتماعی و اقتصادی فرایندهای واقعی را با ذکر جزئیات در هر منطقهٔ جغرافیایی و در میان طبقات مختلف مردم تبیین کند.

